

هزلیات سنایی در بستر مناسبات سیاسی و

اجتماعی در حدیقه الحقیقه

قدرت‌اله آذرینیا*

اسماعیل آذر**

چکیده

ادبیات تعلیمی یکی از گونه‌های ادب است که در آن موضوعات اخلاقی، یا مسائل اجتماعی و پندآموز بازگو می‌شود، هجو و هزل از زیر شاخه‌های ادبیات تعلیمی است که با طنز تلخ و خارج از ادبیات عرف و به قصد تأثیرگذاری یا سرگرمی، در قالب روایت، حکایت و تمثیل بیان می‌شود. سنایی در این زمینه مبتکر نیست؛ اما شگردهای طنزنویسی او به قصد آگاهی بخشی و تعلیم اصول اخلاقی، مطابق علایق و سلیق جامعه، منحصر به فرد است. وی معتقد است که طیف‌های مختلف اجتماعی اشعار او را می‌خوانند و مطابق سلیقه‌ی خود از آن بهره می‌برند؛ بنابراین خواستاران هزل هم باید آذوقه‌ی داشته باشند. سنایی اینگونه از هزل‌ها را هزل‌ها را هزل تعلیم می‌نامد. پژوهش حاضر دلایل سیاسی و اجتماعی روی آوردن سنایی به هزل را با شیوه‌ی توصیفی، تحلیلی واکاوی، و با گردآوری مستندات، اغراض هزل گویی وی را بیان کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اوضاع سیاسی، اجتماعی، اخلاقی جامعه و همچنین مشکلات زندگی شخصی، سنایی را به هزل گویی واداشته است تا در قالب هزل، کج اندیشی‌ها و کاستی‌ها، خطاهای فردی، اجتماعی، اخلاقی و این‌وقت بودن مردم را آشکار کند و تذکر دهد.

کلید واژه‌ها:

سنایی، حدیقه الحقیقه، هزل تعلیم، اوضاع سیاسی اجتماعی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران،
azarnia72@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده
مسئول).
drazar.ir@gmail.com

Abstract

Sanai's satires in the context of political and social relations in Hadiqah al-Haqiqah

Ghodratollah Azarnia*

Esmail Azar**

Educational literature is one of the types of literature in which moral issues, or social and instructive issues are recounted. Anecdotes and allegories are told. Sanai is not an innovator in this field; But his satirical techniques are unique in raising awareness and teaching moral principles according to the interests and tastes of society. He believes that different social spectrums read his poems and use them according to their taste; Therefore, those who want to make jokes should also have food. Sanai calls such jokes the joke of education. The present study has stated the political and social reasons for Sanai turning to jokes in a descriptive, analytical, analytical manner, and by gathering documents, his intentions of joking. Findings show that the political, social, moral situation of society as well as the problems of personal life, has made Sanai joke to reveal in the form of jokes, biases and shortcomings, personal, social, moral and timelessness of people And warn.

Keywords: ???

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* PhD student of Persian Language and Literature; Faculty of Language and Literature and Humanities and Social Sciences – Islamic Azad University, Research and Science Branch of Tehran, Tehran, Iran. azarnia72@gmail.com

** Lecturer at Persian Language and Literature Department, Faculty of Language and Literature and Humanities and Social Sciences – Islamic Azad University, Research and Science Branch of Tehran. Tehran. Iran (in charee writer) . drazar.ir@gmail.com

۱- مقدمه:

در عصر سنایی - قرن پنجم و ششم - اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران دگرگون شده بود. ترکان غزنوی و سلجوقی بر همه‌ی امور تسلط یافته بودند. با آن که مقتدر بودند؛ اما قتل و غارت و ناامنی و اختناق همه‌جا را فرا گرفته بود. هر چقدر بر قلمرو سلطنت‌ها افزوده می‌شد گرفتاری و بدبختی مردم هم بیشتر می‌شد و حاکمیت به جای مبارزه با ظلم و فساد، به همراه گروهی از علما و شعرا، غرق در فساد و تباهی بود، کسی یارای مخالفت با اندیشه‌های سیاسی حاکم را نداشت؛ بنابراین گفتمان غالب، گفتمان استبدادی بود.

علم و دانش و هنر و ادبیات و زندگی شخصی مردم هم تحت تأثیر این گفتمان، وضع به مراتب بدتری داشت، خرافات رواج یافته بود، رندان به طمع سیم و زر، بر مال و جان و نوامیس مردم دست درازی می‌کردند. با آنکه زبان و ادبیات فارسی یکی از درخشان‌ترین اعصار را پس پشت می‌گذاشت؛ اما شاعر پروری و مدیحه‌جویی حاکمیت، شعر و ادب را از رسالت اصلی خود - مبارزه با استبداد و بیان آلام مردم - باز می‌داشت، عالمان و شاعران را چاپلوس بار می‌آورد و دایره‌ی تفکر و اندیشه‌ی علمی را به علاقه و خواست حاکمیت محدود می‌کرد تا ممدوح با صفات ناموجود، به آسمان برین رود و مادم به نشئه‌ی زر سرمت گردد. در این اوضاع و شرایط اجتماعی، گروهی از شاعران در خدمت دربار بودند، تعدادی دیگر به گوشه‌ی عزلت پناه می‌بردند و گروهی اندک، زبان گویای دردهای جامعه شده بودند. سنایی غزنوی یکی از همین شاعرانی بود که ناهنجاری‌ها و ضد ارزش‌ها را می‌دید و می‌کوشید به زبان هزل - مطابق عرف جامعه - زشتی‌ها و ناپسندی‌ها و گفتمان رایج را بیان و نقد کند، گفتمان استبدادی در رفتار حاکمیت سیاسی، گفتمان محافظه‌کاری و سازش میان مردم، گفتمان مبتنی بر تعصب افراطی در علم و دین. با این پیش فرض آثار سنایی مطالعه گردید و ابیات مربوط به موضوع بحث گردآوری و در پنج عنوان طبقه‌بندی شد، تذکره‌ها، کتب تاریخ ادبیات، شرح حال و تراجم مد نظر قرار گرفت تا علل و زمینه‌های اجتماعی بروز این هزلیات بررسی و تحلیل شود.

۲- بیان مسأله:

هزل یکی از انواع ادبیات غنایی است که غرض از آن گاهی تفنّن و تمسخر و گاهی تعلیم و اصلاح است، با این وجود هزل با رفتارهای سیاسی و اجتماعی ارتباط مستقیمی دارد و شاعر هزل گوی ظاهراً از هزل برای انتقاد از همه‌ی مناسبت‌ها بهره می‌برد. فرض بر این است که

شاعران هنگامی به هزل روی می‌آورند که در صدد نقد مناسبات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی‌اند و احتمالاً بین هزل گویی و اتفاقات سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. هدف اصلی این مقاله کشف ارتباط بین انواع هزل و مناسبات اجتماعی است تا به این سؤالات پاسخ داد آید که: هزل‌های سنایی با چه اتفاقات و رخداد‌های سیاسی و اجتماعی ارتباط دارد و آیا سنایی در رسیدن به هدف خود که آن را هزل تعلیم نام می‌نهد موفق بوده است؟

۳- پیشینه تحقیق

درباره‌ی تحلیل هزلیات سنایی کتب و مقالاتی نوشته شده است از جمله: مقاله‌ی «معرفت شناسی هزل تعلیمی در آثار سنایی غزنوی» (نرگس اسکویی، ۱۳۹۵)، مرز باریک بین شناخت و توهم معرفت را از دیدگاه سنایی تبیین می‌کند. «طنز روایی و کاربرد آن در حدیقه» (احمد خاتمی و الهام باقری، ۱۳۹۳) شگردهای طنز و پیام‌های عرفانی، اخلاقی و فلسفی آن‌ها را تحلیل کرده‌اند. «جنبه‌های تعلیمی مثنوی حدیقه‌ی سنایی» (طغیانی و حیدری، ۱۳۹۱) نقش برجسته‌ی حکایت‌ها را در تعلیم بررسی کرده‌اند. کتاب «هجو در شعر فارسی» (ناصر نیکوبخت، ۱۳۸۰) که هزل و انواع آن را در سنایی هم بحث کرده. در آثار زرین کوب ذیل سنایی، جستجو در تصوف ایران - با کاروان حله - از گذشته‌ی ادبی ایران - سیری در شعر فارسی. سخن و سخنوران از فروزانفر ذیل سنایی. تازیان‌های سلوک از شفیع کدکنی. کتاب سنایی پژوهی مجموعه‌ی مقالات درباره‌ی سنایی، (به کوشش مریم حسینی، ۱۳۹۲). محققین مذکور به صورت کلی به هزل در دیوان سنایی اهتمام ورزیده‌اند اما تاکنون تحقیقی که به موضوع ارتباط این هزل‌ها با مناسبات اجتماعی پرداخته باشد یافت نشد.

۴- هزل چیست؟

واژگانی مثل قدح، نکوهش، ذم، هجو، هجا، هزل در نگاه اول هم مفهوم به نظر می‌رسند، تا جایی که برخی از نویسندگان همه‌ی آن‌ها را در زیر مجموعه‌ی هجو تعریف کرده‌اند. رک (نیکو بخت، ۱۳۸۰: ۲۵)؛ اما هر کدام از آن‌ها با توجه به شدت و درجات استعمال الفاظ و مفاهیم، با هم تفاوت دارند مثلاً هجو و هجا را، نکوهش، سرزنش، ذکر زشتی‌ها و حماقت‌ها و... تعریف نموده‌اند (معین، ۱۳۶۴، ج ۴: ۵۱۵۰) و (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۵: ۳۶۰) در حالی که برای هزل می‌توان گفت مضامین خلاف ادب و اخلاق که غالباً با فحش و دروغ و تهمت همراه است.

«اصطلاح هزل که در ارتباط با هجو بسیار کاربرد دارد (مانند هجو هزل آمیز) سخنی است که در آن هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که گفتن آن‌ها در زبان جامعه‌ی محیط زندگی رسمی، و در حوزه‌ی قراردادهای اجتماعی همچون الفاظ حرام و تابو باشد و (در ادبیات فارسی) مرکز آن بیشتر چیزهای مربوط به مسائل جنسی است.» (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۳۴)

۵- بحث و بررسی:

۱-۵ مذمت اقربا، خویشاوندان و مردم قدرشناس:

مردم: سنایی در این ابیات از حدیقه، روزگار و اهل آن را مذمت می‌کند.

قوم این روزگار گرچه خوش‌اند چون مگس شوخ چشم و دیده کشند
به سخن چون شکر همه نوش‌اند به سخا دل درند و جان جوش‌اند
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۸)

ایها الناس روز بی‌شرمی است نوبت شوخی و کم‌آزاری است
زان‌که اهل زمانه ناهل‌اند شحنه‌ی ظلم و قاضی جهل‌اند
پیشه‌ی چرخ مردم آزاری است صفت روزگار خونخواری است
(همان: ۷۴۲)

این همه بد فعال و بی‌دینند چه توان کرد مردمان این‌اند
(همان: ۴۰۰)

در دو حکایت، مردم روزگار خود را به بی‌وفایی متهم می‌کند. یکی حکایت پیرزن و دخترش
مهستی است که پیرزن حکایت سنایی، هنگام بلا و مصیبت عزیزترین کس خود را فدا
می‌کند. از نظر شاعر، به هنگام بلا و مصیبت نزدیکترین فرد هم بی‌وفا می‌شود:

تا بدانی که وقت پیچ‌آپیچ هیچ کس مر تو را نباشد هیچ
بی‌بلا نازنین ش‌مرد او را چو بلا دید در سپرد او را
من وفایی ندیده‌ام زخسان گر تو دیدی سلام من برسان
هر که وقت بلا ز تو بگریخت به حقیقت بدان که رنگ آمیخت
(همان: ۴۵۵)

همچنین حکایت قحطی که در ری افتاد و مردم از شدت گرسنگی یکدیگر را می‌خوردند
حتی مادر نیز فرزند خود را می‌خورد. (همان، ۶۷۵)

تا بدانی که در سرای سپیچ هیچ کس نیست ایچ کس را هیچ
(همان، همان)

در این باره سنایی به ذکر سه حکایت بسنده می‌کند. در منابع اشاره‌یی به مآخذ این حکایات یافت نشد؛ اما حکایت دوم واقع‌هی تاریخی است؛ یعنی واقع‌هی قحطی در ری که حکیم خود شاهد آن بوده است (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۶۸۵) در هر حال، شخصیت اصلی این دو حکایت زن (مادر) است. که برخلاف آموزه‌ها و انتظارات در نهایت، بی‌وفایی هم می‌کند. این مطلب نشان می‌دهد که سنایی نسبت به زن بدبین است و خواسته با این دو حکایت جایگاه او را حتی به عنوان مادر متزلزل کند. مادری که باید نماد مهر و محبت و وفاداری باشد، بی‌وفایی می‌کند پس از دیگران نمی‌توان انتظاری داشت. اتفاقاً شخصیت اصلی حکایت سوم هم زن است، اگر در دو حکایت قبلی زبان سنایی نسبتاً پاک است در حکایت اخیر بسیار رکیک است و بی‌پرده‌ترین حکایت مثنوی - حکایت کنزیک و خرخاتون - را یادآوری می‌کند. سنایی در این حکایت با الفاظی رکیک، خطاب به افرادی که قانع نیستند می‌گوید وقتی حلاوت همبستری را چشیدی، اکنون درد زایمان را تحمل کن (همان، ۳۸۷) این حکایت یکی از معدود حکایات سنایی است که در آن برای نتیجه‌گیری از این که لذت دنیا در برابر لذت آخرت ارزشی ندارد، حکایت آن زنی را می‌آورد که لذت جماع را در می‌یابد؛ اما از عذاب وضع حمل غافل است. آموزه‌ی مدنظر سنایی چندان با فحوای حکایت سازگار نیست.

سنایی ابیات دیگری نیز در مذمت و هجو مردم روزگار دارد که چندان رکیک و شرم‌آگین نیستند مثلاً (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۵۲ تا ۴۵۵ و ۴۷۳ و ۴۳۷) علاوه از اینکه سنایی نسبت به مردم بدبین است، گرفتار سوء ظن هم هست و دلیل آن را در این می‌داند که خودش هوشیار است و آدم هوشیار به طریق احتیاط از نیک و بد دوری می‌گزیند (همان: ۷۳۹) وی می‌کوشد با بازسازی هویت خویش - گذر از شعر مدحی به شعر تعلیمی - خود را حکیم و دانا نشان دهد.

سنایی در نهایت از مخاطبانش می‌خواهد که با چنین مردمان بی‌وفایی یا باید بسازی و تن به ذلت و خواری دهی یا گوشه‌ی عزلت بگزینی. (همان: ۴۰۱)

نکوهش اقربا و خویشاوندان: - عمو - دایی - داماد - برادر - خواهر و فرزند را نکوهش می‌کند و نسب را به معنی واقعی خویشاوندی و نسبت دینی می‌داند. (همان: ۴۶۸-۴۶۷)

اصل دین چون علم بلند کند با چنین اصل ریشخند کند
خویش ناخوش به سوی من به مثل هست موی زهار و موی بغل

بر کنی بدرها کنی ناخوش تیره زو آب، گنـده زو آتـش
(همان: ۶۷۳)

و (همان، ۶۵۵) با الفاظی مثل: کژدم، سرگردان، عقارب، گرگ، سفله، گربه، موش و ...
خویشاوندان را مذمت می‌کند.

عمو و دایی:

آن که عم تو و آنکه خال تو اند همه در قصد خون و مال تو اند
انده خال و غم عم بگذار تا بوی شاد خوار و برخوردار
(همان: ۶۵۹)

تا دو دستت به دامن خال است هر دو پایت میان آخال است
نشینیدی که راند در امثال رو تو عم غم شمار، خال و بال
(همان: ۶۶۰)

درباره‌ی خال و عم (عمو و دایی) نظر کلی سنایی این است: قصد خون و مال تو را دارند -
خود را جای پدر تو فرض می‌کنند - امر و نهی می‌کنند - مانند باز و عقاب شکاری هستند -
در بگیری قهارند و در بیاری ضعیف (با الفاظ بسیار رکیک) عطا و بخشش عمو بی چشمداشت
نیست. در خوشی تو را ارج می‌نهند و در بدی به تو طعنه می‌زنند و طفیلی‌ات می‌خوانند - مانند
سباع و وحوش‌اند، دلشان خالی از عداوت نیست. (همان: ۶۶۰-۶۵۹)

داماد: سنایی بدترین ناسزاهای و ابیات رکیک را نثار داماد می‌کند و او را کسی می‌نامد که
خواهر ... و در عوض آن پول و زر هم می‌گیرد و منتظر مرگ پدر هست تا ثروت او را به یغما
ببرد. (همان: ۶۵۹-۶۵۸)

برادر: برادر آتش در دل می‌افکند - پس از مرگ پدر دشمن تو می‌شود - به خاطر
بهره‌مندی از تو اظهار برادری می‌کند - باعث رنج دل است - نه می‌توان او را رد کرد و نه
قبول - دوست از برادر بهتر است (همان: ۶۵۶)

فرزند: پرورش فرزند، دشمن پروردن است:

بود فرزند بد بود به دو باب زنده مالـت برنـد و مرده ثواب
جهل باشد عدوت پروردن از پی رنج دل جگر خوردن
(همان: ۶۵۷)

هزل خویشاوند لشگری:

موش کز دشت در دکان افتد به که خویشیت با عوان افتد
(همان: ۶۶۰)

و صفات دیگری که خویشاوند لشگری دارد: ارزشی به تو قائل نمی‌شود خود را برتر از همه می‌داند - پست فطرت تازه به دوران رسیده است - لاف می‌زند. (همان، ۶۶۲-۶۶۰) توصیه می‌کند که با گنج قناعت از گنج خانه و دولت چنین خویشاوندی دور شوی بهتر است در غیر این صورت یا او را بکش یا از پیش او فرار کن یا تطمیعش کن.

خواجه‌ی تو قناعت تو بس است صبر و همت بضاعت تو بس است
(همان: ۶۶۲)

با عوان خویشی ار نداری به دیده بر عقل خود گماری به
(همان: ۶۶۲)

چرا سنایی مردمان قدرشناس و خویشاوندان را نکوهش می‌کند؟ آیا اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بستری مناسب برای هزل فراهم کرده بود؟ به نظر می‌رسد که زندگی نامناسب شخصی و اوضاع و احوال اجتماعی، بدبینی و سوء ظن نسبت به مردم، خود هوشیار پنداری، تجرد و بی‌توجهی خویشاوندان، وی را به هزل گویی وا داشته است.

۱- بیشتر زندگی سنایی در تجرد و انزوا می‌گذرد و در واپسین سال‌های زندگی او در غزنه خبری از زن، فرزند، اقوام و آشنایان نیست.

۲- سنایی از مال و مکنت بهره‌ی نداشت، آن‌چنان که شکایت از فقر و بدبختی همراه با نارضایتی در قصاید او نمود بیشتری دارد. برخی از شرح حال نویسان، پابره‌نه رفتن او را نشانه‌یی از اعتراض بر فقر و بی‌نوایی می‌دانند (انوشه، ۱۳۸۱: ۵۳/۳) سنایی در قالب هزل به ثروتمندان طعنه می‌زند که شما توانگران مسبب فقر و نابسامانی مردم هستید.

۳- سفرهای طولانی مدت او که بیشتر در آوارگی و در بدری گذشت. در تمامی این سفرها خانه نداشت، معاش و مکان او را دوستانش تامین می‌کردند حتی پس از سال‌ها، در بازگشت به غزنین احمد بن مسعود تیشه برای او خانه ساخت و این مسأله در روح و روان و زبان شاعر منبع الطبعی چون سنایی اثر سوئی داشت.

۴- سنایی بد زبان و بی‌پروا بود و این زبان تند و گزنده آزار و اذیت مردم و خویشاوندان را در پی داشت.

- ۵- در دو دوره از تحول حال سنایی دو نوع برخورد دیده می‌شود: قبل از تحول حال انتظاراتی از مردم دارد که برآورده نمی‌شود و سنایی آنان را هجو می‌کند، بعد از تحول حال کمتر کسی را لایق صحبت خود می‌داند تا جایی که با پای گل آلود وارد مجلس وزیر می‌شود و این هم بدبینی مردم را در پی دارد تا هر دو تعامل زبان هجاگوی سنایی را تند و تیز کند.
- ۶- در یکی از سفرها به سنایی تهمت دزدی می‌زنند و این مسأله وی را برآشفته می‌کند.
- ۷- کسانی چون خواجه حسن هروی، با سنایی دشمنی و رقابت می‌ورزیدند. کسانی که ادعای دوستی داشتند.
- ۸- کاستی‌ها، گرفتاری‌ها و بدبختی‌های زندگی اجتماعی مردم عصر خویش را می‌بیند و بدون هیچگونه ترس و واهمه‌یی (در دوره‌ی دوم زندگی) شعر خود را وسیله‌ی قرار می‌دهد تا نهادهای اجتماعی روزگار خود را با زبانی گزنده و بیانی هزل آمیز متنبه اعمال خود کند. اشعار او در انتقاد از مقیمان دربار سلطان مسعود بن ابراهیم، بدون پرده پوشی و مدارا سروده شده است که در آن اشعار از اینکه دربار مأمَن غارتگران شده انتقاد می‌کند. از جمله:
- در اثر جنگ و نزاع‌ها مردان کشته و زنان و کودکان بیوه شده‌اند.
 - رواج شهوت رانی و غلامبارگی.
 - وضع مالیات سنگین که نارضایتی اجتماعی را در پی دارد.
 - بسیاری از سنن اخلاقی نیک در اثر تاخت و تازها دگرگون شده‌اند.
 - هزینیه‌های سنگین و گزاف تشکیلات درباری و ارکان حکومتی که بر عهده‌ی مردم بود.
 - لشکرکشی‌های محمود غزنوی و اختلاف پدربان و پسران و ناامنی پس از آن.
 - دربارها محل تجمع علما، صوفیان و شاعرانی بود که ظاهر و باطن اعمالشان یکی نبود.
 - بیشتر حاکمان کسانی بوده‌اند که خود روزگاری برده و مملوک بودند و پس از رسیدن به حکومت کین جویی و عربده و سفاهت آغاز نهادند.
 - دروغ‌گویی، تزویر و ریا، سالوس، شیادی، اختلافات مذهبی رواج داشت.
 - روابط جنسی نامشروع، غلامبارگی و همجنس‌بازی فساد را در جامعه رواج داده بود.
- ۹- گذشته از همه‌ی این‌ها بیشتر مردم هزل را دوست دارند «هزل را خواستار بسیار است» بنابراین هزل می‌تواند بهانه‌ی باشد برای خنده‌ی توأم با انتقاد گزنده از حاکمیت و مردم نادان و بی‌خرد؛ تا بتواند تعلیمی را در پی داشته باشد. هزل سنایی زمانی رنگ تعلیم به خود می‌گیرد که ستایش و نکوهش او دیگر برای اخذ صله و انعام نبود و از کسی هراسی نداشت؛

بنابراین مشکلات و گرفتاریهای جامعه را به راحتی و دور از تملق و چاپلوسی بیان می‌کرد تا هم به پند و اندرز مردم بپردازد و هم حاکمان را برای اصلاح امور تشویق کند و در پاره‌یی موارد اگر ستایشی از حاکمی می‌کند برای در امان ماندن از آزار و اذیت عنودان بدگهر و حسودان تنگ نظر است.

۱۰- از مردم انتظار داشت که متناسب با جایگاهش در شعر و ادبیات قدر ببندد و بر صدر نشیند؛ ولی بیشتر مردم ظاهر بین و برده‌ی زر و زور هستند و چون سنایی از این دو بی‌بهره بود دیگران آزارش می‌دادند و وی با زبان هزل مقابله به مثل می‌کرد.

۱۱- سنایی می‌خواهد در زندگی اجتماعی راه کمال را به انسان نشان دهد؛ اما می‌بیند که مردم در دوگانگی ظاهر و باطن، ثروت اندوزی و مال دوستی، عدم توجه به فضائل اخلاقی و... گرفتار شده‌اند، به زبان هزل سخن می‌گوید تا بلکه دلی را بیدار و وجدانی را هشیار کند.

۱۲- بخشی از هزلیات سنایی درباره‌ی اقبایست. در تذکرها و کتب شرح حال اطلاعات چندانی از خانواده و اقوام او به دست نمی‌آید تا به درستی دانسته شود که آیا منظور سنایی از عمو و دایی و داماد اشخاص حقیقی و خویشاوندان واقعی او هستند یا به صورت کلی مذمت شده‌اند.

۲-۵ هزل زنان:

درباره‌ی هزل زن سنایی دو دیدگاه متفاوت دارد. در برخی از حکایت‌ها از عظمت زن سخن می‌گوید و زیرکی و دانایی و عفت او را می‌ستاید. حکایت گریستن سلطان محمود به خاطر سخنان زیبایی یک پیرزن (سنایی، ۱۳۷۴: ۵۵۷-۵۶۱) مأخذ این حکایت، سیاستنامه و قابوسنامه است که در برخی منابع به سلطان سنجر هم نسبت داده شده است (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۶۲۷) و حکایت زنی که عاشق دروغین خود را رسوا می‌کند. (سنایی، ۱۳۷۴: ۳۳۲) حکایت بوشعیب الابی و زن او (همان: ۱۴۳) حکایت حاتم و توکل زن او (همان: ۱۱۷) و حکایات دیگر نظیر ... پادشاه و کنیزک، عاشق بغدادی و... که در آنها زن و جایگاه والای او ستوده شده است، با این حال هجو و هزل‌های سنایی درباره‌ی زنان قابل تأمل است، نمونه‌هایی از هجو و هزل زنان:

- برادر (مرد) را دست راست (محل نامه‌ی اعمال نیکوکاران) و خواهر - زن - را دست چپ (محل نامه‌ی اعمال گناهکاران) می‌شمارد (همان: ۱۲۱)
- به پیروی از ابو حامد محمد غزالی زنان را با حیوانات همانند سازی می‌کند. (همان: ۱۲۴) و (همان: ۵۷۶)

- نقصان عقل زنان و کمال عقل مردان را در تشبیه به ماه و خورشید نشان می‌دهد (همان: ۱۲۵). انسان‌های بد خو را به زن تشبیه می‌کند که تحمل هر دو سخت است (همان: ۵۷۱)
- در حکایت پیرزن و دخترش مهتسی - چنان که گذشت - زن را طماع و خائن معرفی می‌کند که در مواجهه با حوادث می‌ترسد و به لکنت زبان می‌افتد. (همان: ۴۵۵)
- زن مانع سیر و سلوک مرد در وادی معرفت است که صوفی باید ذخیره‌ی بی به نام خان و مان، زن و فرزند و جفت را کنار بگذارد. (همان: ۴۹۴ و ۳۶۴)
- تشبیهات دیگر که در آن سنایی زن را تحقیر می‌کند. زن مانند خشم و شهوت و آرزوست و مرد مانند عقل است؛ آن چنان که عقل بر خشم و شهوت غلبه دارد، مرد نیز باید مصداق «الرجال قوامون علی النساء» باشد. (همان: ۳۷۹)
- سنایی داشتن دختر را ننگ می‌داند زیرا شرانگیز است و خانواده را بی‌آبرو می‌کند و دعا می‌کند که ابدأ خواهر و دختر نداشته باشد (همان: ۶۵۸) حتی به حدیث ضعیف «المکرمات دفن بنات» که در برخی منابع حدیث آمده (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۶۷۹) استناد می‌کند و می‌گوید که برای خواهر و دختر بهترین داماد گور است (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۵۶ تا ۶۵۹) و در نهایت پیشنهاد می‌کند که اگر چاره‌ی جز داشتن خواهر و دختر نداری، زود جفتی برای او پیدا کن. (همان: ۶۵۷-۶۵۶)
- در ماجرای قتل علی ابن ابیطالب (ع) و حسن بن علی (ع) به دنبال ردپای زنان است تا زن را به خیانت متهم کند. (همان: ۲۵۷ و ۳۶۴)
- هزل در موارد اشاره شده چندان غلیظ نیست. بیشترین و رکیک‌ترین هزلیات سنایی درباره‌ی زنان در (همان، ۶۶۲ تا ۶۶۶) حدیقه آمده است و اعتبار و شخصیت زن گلد مال شده است.
- حکایت آن جوانی که از خرج و هزینه‌ای زندگی به تنگ آمده و پیش پیر و مراد خویش درد دل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که هر کس گرفتار زن و تمتع از او شود روی آرامش نمی‌بیند. (همان: ۶۶۴-۶۶۵)
- حکایت در یوزه‌ی بی که از زنی زیبا، عفت و روغن می‌دزد (همان: ۶۶۵) این حکایات و ابیات به قدری رکیک است که قابل ذکر نیست و به نظر می‌رسد که هزل سنایی در این مورد نه تنها نمی‌تواند تعلیمی در پی داشته باشد بلکه بینش افراطی و منفی وی به زن، زمینه‌های تنفر از این افکار را فراهم می‌کند. با این همه برخی از پژوهشگران اینگونه مستهجن‌گری‌های سنایی و مولوی را در راستای تعلیم لازم می‌دانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۷)

برای درک بهتر علت مبادرت سنایی به هزل زنان باید بستر اجتماعی رشد چنین افکاری را بررسی کنیم: جایگاه زن در ایران از زمان قبل از اسلام تا عصر سنایی متفاوت و متعارض بوده است. در ایران باستان زن منزلت عالی داشت، با کمال آزادی و روی گشاده رفت و آمد می‌کرد، صاحب ملک و زمین می‌شد و در آن تصرفات مالکانه می‌کرد که این مقام و منزلت پس از داریوش تنزل کرد و گوشه‌نشینی زمان حیض، رفته رفته ادامه یافت تا سراسر زندگی اجتماعی زنان را فرا گرفت که این امر خود مبنای پرده پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود تا جایی که زنان هیچگونه اجازه مرآوده با غیرشوهر خود را نداشتند. رک: (دورانت ویل، ۱۳۷۶، ج ۱: ۴۳۳) این وضع رفته رفته ادامه پیدا کرد و بدبینی نسبت به زنان با افکار خرافی آمیخته شد؛ چنان که کمتر اثری را می‌توان یافت که در آن زن تحقیر نشده باشد حتی فردوسی با آنکه زبانی پاک دارد گاه مرتکب چنین خطاهایی می‌شود هر چند از زبان قهرمانان داستانش باشد، بیان خوار مایگی زنان غیرقابل انکار است (سرامی، ۱۳۷۳: ۶۹۳)

نگاه به زن در چند اثر همعصر سنایی:

سیاست نامه: در فصل اهل ستر و سرای حرم و حدّ زیر دستان و مرتبت سران لشگر، بر زنان چنین نسبت‌هایی می‌دهد: کامل عقل نیستند - غرض از آفرینش زن، گوهر نسل است که بر جای ماند - شایسته‌ترین آن‌ها مستورترین‌شان هستند - قدرت درک مرد را ندارند - فرمان زنان بر خلاف راستی باشد. به پادشاه توصیه می‌کند که از زن فرمانبرداری نکنند در غیر این صورت فرّ و شکوه پادشاهی‌اش از بین می‌رود و در دین و ملک فساد افتد. خواجه نظام الملک برای تأیید سخن و گفتار خود اسنادی می‌آورد: تسلط سودابه بر کیکاووس، جنگ‌ها و کین‌خواهی‌ها در پی داشت. با حکایت عدم توجه اسکندر به دختر دارا و شواهدی از قرآن و اقوال پیامبر اسلام. وی از اینهمه نقل قول نتیجه می‌گیرد: «و همیشه پادشاه و مردان قوی رای طریقتی سپرده‌اند و چنان زندگانی کرده‌اند که زنان و وصیفتان ایشان را از دل ایشان خبر نبوده است و از بند و هوا و فرمان ایشان (زنان) آزاد زیسته‌اند و مسخر ایشان نشده‌اند.» (نظام الملک طوسی، ۱۳۷۰: ۲۹۱).

غزالی: وی زن را ضعیف می‌نامد که باید در برابر او سکوت کرد و خانه را برایش زندان ساخت (غزالی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳۲۳-۳۰۱) و در احیاء العلوم (غزالی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۸۸) در نصیحه الملوک زن را چیزی بد می‌نامد که هر چه کمتر باشد بهتر است؛ زیرا «هر چه محنت و بلا به مردان می‌رسد از زنان است.» (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۷۵)

و در آثار دیگر از جمله تاریخ بیهقی که زنان را مکار می‌نامد. (بیهقی، ۱۳۷۳: ۸۹۶) و در قابوس‌نامه که توصیه می‌کند فرزندش زیر دست زن نباشد (عنصر المعالی ۱۳۷۱: ۱۴۵) و اندکی بعد از سنایی خواجه نصیر الدین طوسی در اخلاق ناصری که مقام زن را تا حد برده و کلفت پایین می‌آورد. (طوسی، ۱۳۷۴: ۶۳)

آنچه از این آثار و دهها اثر دیگر درباره‌ی زن دریافت می‌شود عبارتند از: موجودی است ناقص‌العقل و کم‌خرد - زودباور - بزدل - حيله‌گر - افسون‌گر - طماع - خود آرا - خودشیفته - بی‌وفا - ستمگر - مایه‌ی گرفتاری - ترسو - خائن - نماد نفس - مایه‌ی ننگ و عار - نخستین گناه - غیرقابل اعتماد - وسیله‌ی التذاذ - خدمتکار مرد و...

در چنین جامعه‌یی که گفتمان غالب درباره‌ی زن چنین باشد، مسلماً سنایی نیز به عنوان شاعری هوشیار برخلاف عرف جامعه رفتار نمی‌کند؛ با این حال سنایی زن را هم ستایش می‌کند و هم نکوهش، این تناقض و تعارض افکار وی نمی‌تواند وجهی داشته باشد جز اینکه او بنابر شرایط زمان و زندگی خود دست به قلم برده و همانند هر شخص دیگر که در حالات مختلف روحی و روانی سخن می‌گوید یا تصمیمی می‌گیرد سخن گفته است. سنایی درباره‌ی زنان گفتمان رایج روزگار خود را پذیرفته و حتی به صورت افراطی زن ستیزی را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده است. در اشعار سنایی، زن به صورت یکطرفه محاکمه و محکوم می‌شود؛ زیرا گفتمان بدبینی و سوء ظن، به شاعر اجازه نمی‌دهد که مرد را نیز شریک جرم معرفی کند، چرا که مرد در این فضا، موجودی است مسلط که نیازی به پاسخگویی احساس نمی‌کند.

به نظر می‌رسد غیر از گفتمان غالب جامعه درباره‌ی زن، دلیل دیگر هزل زن، بنا به نقل تذکره‌ها درماندگی شاعر غزنه باشد از تامین معاش و نیازهای اولیه‌ی زندگی تا جایی که وی را به راهی می‌کشاند که ساده‌ترین شکل آن ترک تاهل و اختیار تجرد است که پس از بازگشت به غزنه تا پایان عمر وی ادامه یافت و برای این کار بهترین حربه و سپر دفاعی هزل است تا در برابر طعن‌های طاعنان مجال دفاع داشته باشد.

۳-۵ هزل شاعران:

شاعران مداح را به خاطر اینکه برای لقمه نان آبروی خویش می‌برند سرزنش می‌کند:

همه محتاج لقمه‌ی نان‌اند همه بی‌آلتند و حیرانند
همه با روی و طلعت شومند زن همه ساله خوار و محرومند
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۴۸)

و مستندات دیگر (همان: ۷۳۴، ۶۸۸، ۷۱۵، ۶۴۷ و...) اینگونه شاعران را به باد فحش و ناسزا می‌گیرد و به شدت پرده درمی‌کند برخی از تعابیری که به کار می‌برد چنین است: مانند سگ در پی لقمه‌ی نان اند - یاوه‌گوی هستند - هر چیز پستی را می‌ستایند و یرحم الله می‌گویند....

گروهی از شاعران را سارقانی می‌داند که شعر دیگران را می‌زدند و بر خود می‌بندند (همان: ۶۴۸-۶۵۰)

نه هر آن کس که یک دو بیت بخواند ژاژ خوابیید و دم و ریش بلانند
بگذر از ذکر جاهلان کردن هستشان در خور قفا گردن
(همان: ۶۴۹)

شاه اگر کارها گزیده کند نسل شان از جهان بریده کند
(همان: همان)

دو تن از شاعران معاصر خویش را به شدت هجو می‌کند؛ خواجه صابونی و حکیم طالعی.
خواجه صابونی را حاصل جفت‌گیری خر و اسب می‌داند، زنازاده‌اش می‌شمارد و اشعارش را ژاژ معرفی می‌کند که کلامش مایه‌ی چهل و خبث و مأبونی است.

ژاژ او مرده نظم من جاندار نیست شیر آفرین چو گر به نگار
(همان: ۶۷۸)

شعر و شخصیت حکیم طالعی را به باد فحش و ناسزا می‌گیرد بر او نسبت‌های نامناسب می‌دهد همچون: دل و جانش تیره است - شاعری است بی‌حفاظ و بی‌خرد - سخن و صنعتش کثیف است ... (همان: ۶۸۶-۶۸۴)

همچو لاله است گفتگوی پلید از دهانش دل سبب پدید
(همان: ۶۸۶)

در هجو شعرای بد از قید همه بهره می‌برد و آنان را با القابی همچون: نسناس، خربنده، لئیم، خوک، سگ و... منکوب و خود را چراغ چگل معرفی می‌کند (همان: ۶۸۴-۶۸۳) که همه به دور او جمع شده‌اند و شاعران دیگر از حسد تافته دل و زرد روی مانده‌اند.

دلایل هزل شاعران: نگاهی به وضع شعر و شاعری از آغاز حکومت محمود تا پایان عصر سنایی نشان می‌دهد که زمینه‌های ادبی و اجتماعی هزل شاعران برای کسی که رسالت اجتماعی شعر را بر دوش می‌کشد فراهم شده است.

به تصریح تذکره‌ها سلطان محمود غزنوی چهارصد تن شاعر در دربار نگه می‌داشت تا زبان گویای عزت و تجمل او باشند. در این دوره کمتر دیوانی را می‌توان یافت که مدح محمود در آن‌ها نیامده باشد (هدایت، ۱۳۸۴، جلد ۲، بخش اول: ۲۱۱)

بنا به نقل حمداله مستوفی، محمود شعرا و علما را دوست داشت و هر سال زیادت از چهار صد هزار دینار به شعرا صرف می‌کرد (مستوفی، ۱۳۹۴: ۳۵۱)

وضع اسف بار شعر و ادب در دوران حاکمیت غزنویان و سلجوقیان در تذکره‌ها و کتب شرح حال، فهرست وار چنین آمده است

- محمود شعرا را صلوات فاخر و جوایز سنگین می‌داد- سلاطین زمان به مجالست با شعرا میلی وافر داشتند و آنان را درسفر و حضر همراه خود می‌بردند، با آنان مزاح می‌کردند و بساط عیش و طرب می‌گسترند - شاعران با مدایح خویش اسباب شهرت شاهان را فراهم می‌کردند. موضوعات شعر بیشتر مدح و هجو، همراه با مبالغه‌های شدید بود. هجو و هزل رواج داشت و سلاطین برای تفریح خاطر و تفریح و سرگرمی، شاعران را به هجو یکدیگر برمی‌انگیختند. حاکمان اموالی را که به زور و غارت به دست می‌آوردند به عنوان صله به شاعران می‌دادند تا شاعران به لهو و لعب و عشرت بپردازند، این در حالی بود که شاعران می‌دانستند در پس این صلوات صدای قتل و غارت و تعدی به نوامیس به گوش می‌رسد.

- شاعران با هم اختلاف داشتند و به شعر با هم مناظره می‌کردند که گاه به رکبک گویی منجر می‌شد. (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲: ۳۷۰-۳۴۴) و (عوفی، ۱۳۳۵: ۲۴) و (هدایت، ۱۳۸۴: جلد ۲)

- در عصر سنایی تقریباً ۱۶ نفر شاعر، معاصر وی بودند که در دربارها به مداحی مشغول بودند و ایام عمر به عیش و طرب می‌گذرانیدند (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: ۱۴۰-۱۲۸) از میان آنان، سنایی، خواجه صابونی را به شدت ذم کرده است اینکه وی چه کسی بوده و چرا سنایی وی را هجو کرده در تذکره‌ها مطلب مفیدی یافت نشد.

دلایل هزل شاعران: ۱- شاعران شعر را بر شرع ترجیح داده و آن را کاسه‌گذاری خود کرده‌اند چنین شاعرانی را سنایی سگ صفت می‌نامد و ممدوحان آن‌ها را ابله و سفله (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۸ و ۷۴۳) سنایی در یک خود انتقادی و اعتراف صادقانه از اینکه وی نیز زمانی جزء آن‌ها بود اظهار ندامت می‌کند. (همان: ۷۱۵)

۲- سنایی مغرور و خودبین است. رک (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۷۶) و تصور می‌کرد که شعر و شاعری بر او ختم شده است، تصویری که تا پایان عمر با او باقی ماند و توقعاتش در حد

تصوراتش برآورده نشد و دچار هیجانانگیزی شد که محصول آن هزل است. رک (بهار، ۱۳۹۳: ۱۱) نمونه‌هایی از خود برتر بینی سنایی:

دعوت خود را چون دعوت نوح می‌داند (سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱۷) - سخن و اندیشه‌ی اش را بی‌مانند می‌نامد که ارزش آن را فقط خردمند می‌داند (همان: ۷۱۲، ۷۳۷، ۷۲۵، ۷۰۷) - شعر خود را پاک و روشن می‌خواند که با قرآن برابر است. (همان: ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۴۷) شعرش را سهل و ممتنع معرفی می‌کند که تا قیامت کامل و وافی است (همان: ۷۱۱ و ۷۱۲)

۱- با این ویژگی‌هایی که برای شعر خود قائل بود، از اشعار خود نصیبی نمی‌گرفت (صفا، ۱۳۷۲، ۵۵۳) این محرومیت از عطایای ممدوحان، حس آز و طمع او را بیشتر تحریک می‌کرد تا وی شاعران دربار را با الفاظ رکیک، دون پایه خطاب کند.

۲- سنایی می‌دانست که مردم در بی‌خبری و جهل و خرافه زندگی می‌کنند و شاعران به جای اینکه زبان مظلومان باشند با اشعار مدحی به ابزار حاکمیت تبدیل شده‌اند؛ بنابراین وی به سنگر مظلومان آمد و شاعر مردم شد. رک: (انوشه، ۱۳۸۱: ج ۳) شاعری که شاعران درباری را سگ نامید و به هزل آن‌ها پرداخت.

۳- گذشته از تصریح سنایی، دیگران نیز شعر او لایق طبع‌های بلند دانسته‌اند. (راوندی، ۱۳۶۴: ۵۸)

سنایی با این افکار که حاصل تفرج در اوضاع سیاسی ادبی و اجتماعی عصر خویش است می‌کوشد بر آرا و اشعار و اندیشه‌های دیگران خط بطلان بکشد و بر آنان به دیده‌ی تحقیر نگرد؛ اما مخالفان فکری نیز مجال وقعت می‌یابند و بر آتس حدت زبان او هیزم معاندت را نیز می‌افزایند تا شاعر صاحب سبکی چون سنایی افسار قلم از کف خرد بنهد و به تیغ زبان هزل آمیز، از خود دفاع کند «هزل را لازمه‌ی حرفه‌ی شاعری‌اش می‌داند» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۴۱)

۴-۵ مذمت علوم غیر نافع و عالمان بی‌عمل:

سنایی در مقدمه حدیقه، اشتغال به علوم کلام، حدیث، اصول، حساب و نجوم را مذمت می‌کند (سنایی ۱۳۷۴: ۴۱)

علم نجوم: در بحث از این علم با به کارگیری اصطلاحات فنی و تخصصی آن، عمق آگاهی خود را نشان می‌دهد و بر ناسودمندی آن دلایلی اقامه می‌کند در اینجا نیز واژه‌ی «همه» را در مذمت عالمان علم نجوم به کار می‌برد:

غافل‌اند این منجمان در کار نیست در کارشان دل بیدار

همه را زرق و هیلت است آلت
نیست بر کارشان بسی تمییز
می‌نویسند خیره بر تقویم
نیست فرقی میان مردم دهر
نیست جز هرزه مندل و تنجیم
نیست از علم و حلم شان عدت
خیز و بر ریش آن منجم تیز
نیک و بد بر عموم، اینت حکیم
همه یکسان بود طوالع شر
زن بود سغبه‌ی چنین تعلیم
(همان: ۷۰۳)

ذم فقیه: سنایی به رفتار و آموزه‌ها برخی از فقها ایراد می‌گیرد و آن‌ها را دین فروش، عوام
فریب، نابکار، یافه درای، دوروی ظالم، سگ، شیر، روباه، ذباب و ... خطاب می‌کند.
دین فروشان گرفته منبر تو زار گشته شپیر و شپیر تو
(همان: ۶۴۲)

نه به حقش امید نز کس بیم
کرده نام تو عامی و جاهل
نه از او بیوه ایمن و نه یتیم
تا کند حق باطنت باطل
(همان: ۶۷۱)

سنایی فقها را ظاهر ساز و حقه باز معرفی می‌کند که حتی اعمال خلافت عفت خود را
توجیه می‌کنند:

کودکی را اگر بدرد ن
گرش همسایه دید از چپ و راست
حجت آرد چو سر کند بیرون
گوید این عقد اخوت است رواست
(همان: ۶۷۱)

در دیوان اشعار هدف فقها از خواندن فقه را بیع ربای می‌داند (سنایی، ۱۳۸۸: ۸۲) و (همان: ۲۴۰) و
توصیه می‌کند که از مواجهه با چنین فقهای ظاهر ساز باید پرهیز نمود. (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۷۲)
فقها و علمای پاک دین را می‌ستاید (همان: ۵۸۳) و در عین حال از آنها انتقاد می‌کند؛ تا
فساد و ظاهر ساز فرصت طلبان را آشکارا سازد (همان: ۱۵۶)

مذمت اطبا: در فصل طب از پنجاه نوع بیماری یاد کرده (مدرس رضوی، ۱۳۴۴: پنج) وی بیشتر
اطبا را عامی نادان می‌داند که از تشخیص ساده ترین امراض غافل هستند (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۹۱)

از اطباء عام این ایام
به خدا ار شناسد و داند
گر پیرسی از این همه یک نام
همه کناس و اکمه و کورند
ور هزاران کتاب برخواند
همه از جهل پر شر و شورند
(همان: ۶۹۷)

علاوه بر اینکه علوم غیر نافع را مذمت می‌کند عالمان چنین علمی را که حتی به آن هم عمل نمیکنند سرزنش می‌کند.

علم داری، عمل نه، دان که خری بار گوهر بری و گاه خوری
دانشت هست کار بستن کو خنجرت هست صف شکستن کو
(همان: ۲۹۱)

در باب عالمان و علوم نافع و غیر نافع، علمای علم نجوم، طب و فقه را سرزنش می‌کند و این علوم را غیر نافع معرفی می‌کند. (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۱-۴۲) آیا سنایی تحت تاثیر مناسبات سیاسی، اجتماعی این تعامل را در پیش گرفته است؟

مرور کوتاه تاریخچه این علوم در عصر سنایی نشان می‌دهد که وی مناسبات و مراودات علما، فقها و اطبا را با دربار و با عامه‌ی مردم در نظر گرفته و برای آگاهی بخشی، با یکی از گونه‌های متعدد ادبی - هزل - به جنگ عوام‌فریبان رفته است.

در قرون پنجم و ششم تعصبات مذهبی و اختلافات دینی شدید بود و به تبع آن آزادی مذهبی در نطفه خفه می‌شد، تهمت بی‌دینی، ستیزه جویی در پی داشت، تا زاهدان ریایی کوتاه اندیش و زورمندان خردستیز باشند. رک (فطوره‌چی، ۱۳۸۴)

با تأمل در آثار سنایی می‌توان فهمید که در این دوره اصحاب ادیان و فرق مختلف در جنگ و جدال هستند. بین آن‌ها تحقیق و پژوهش که خصیصه ذاتی دانش پژوهی است ارزشی ندارد و به جای آن تعصبات بی‌خردانه و عبادات زاهدانه و ریایی رواج پیدا می‌کند. جهل و جدل بازاری داغ دارد تا جایی که سنایی از آن‌ها به عنوان اصحاب قال یاد می‌کند (سنایی، ۱۳۸۸: ۳۴۵). در این دوره دین اسلام و مذاهب به دست کسانی از فقها افتاده بود که برای امرار معاش و منافع شخصی از آن دفاع می‌کردند. «با داشتن علوم قرآنی، فقه و حدیث، شخص به مقام قضا، و عطا، امامت جماعت، محدثی و مذکری و تدریس در مدارس می‌رسید، به امرا و ملوک نزدیکی پیدا می‌کرد، مورد احترام خلق واقع می‌شد و به راحتی زندگی می‌کرد» (فطوره‌چی، ۱۳۸۴: ۶۹)

در نتیجه تظاهر به دین و تفقه رواج می‌یافت که سنایی در موضوع فقیه خویشاوند به مکر و حیل و ریاکاری چنین فقیه‌ی اشاره می‌کند و می‌گوید چون حربه‌ی بی‌نام عرق دین، در دست دارد نمی‌توان در برابر او تاب آورد. (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۷۰)

مشاجرات دینی دست پخت فقها در تمامی بلاد و در حضور ملوک انجام می‌گرفت و عوام را به برای نهب و غارت و تخریب و کشتار تحریک می‌کردند. این همه به نام دین و مجاهدت در

راه آن و به فتوای فقها اتفاق می‌افتاد. معتقدین هر مذهب فضایح و قبیاح مذاهب دیگر را علناً بیان می‌کردند و حتی به پیشوایان آنان بی‌حرمتی می‌کردند. حاکمیت مطلق در این دوره از آن فقها و علمای دینی بود که بر تمام امور زندگی سیاسی و اجتماعی و دینی تسلط یافته بودند و برای خود مریدانی جان بر کف از عوام مردم درست کرده بودند. حاکمیت سیاسی نیز فقها را تشویق می‌کرد و در بزرگداشت مقام علمای دینی کوتاهی نمی‌کرد که این امر باعث فراوانی عدد فقها در این دوره شده بود. مثلاً شش هزار فقیه تحت حمایت و اداره صدر جهان در بخارا به سر می‌بردند. مدارس متعدد مذهبی با موقوفات فراوان به فقها اختصاص یافته بود و به دلیل احترام به فقها و محدثین و مفسرین، تعداد آنان در هر دیاری و مذهبی و مسلکی رو به افزونی بود. در این دوره کمتر فقیهی می‌توان یافت که به دربار متصل نباشد. رک. (صفا، ۱۳۷۲: ۱۴۷-۱۶۱) و (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۸۵-۱۸۰ و ۲۱۲ و ۲۰۵) و (گرچی، ۱۳۹۷) و (غنی، ۱۳۷۵: ۴۶۵-۴۶۴)

در چنین اوضاع اجتماعی، سنایی جهل و نادانی و خرافات جامعه را تحفه‌ی فقها و علمای دینی می‌داند که با توسل به ظاهر شریعت، عوام‌فریبی می‌کنند. هدف سنایی خارج کردن اسلام از جزمیتی بود که متشرعین درباری و اهل ظاهر ساخته بودند. وی عقاید اهل ظاهر را با بیان هزل به آمیز چالش می‌کشید و بنیان‌های فکری آنان را سست می‌کرد و به نوعی با تحجر و واپس‌گرایی آنان به مبارزه برمی‌خواست و مردم را به آگاهی و هوشیاری دعوت می‌کرد. در نتیجه‌ی این آگاهی بخشی، فقها و متشرعین او را به کفر و الحاد متهم کردند تا جایی که سنایی مجبور شد برای دفاع از افکار خود از علمای بغداد استمداد طلبد. «طعن و تکفیر حدیقه و ارسال نسخه‌ی از آن به بغداد را علما فتوا نوشتند که در وی مجال طعن نیست سلطان آن جماعت را تادیب بلیغ فرمود.» (هدایت، ۱۳۸۴، جلد ۱، بخش ۲: ۴۰۳)

اتحاد بین مذهب و شمشیر؛ یعنی دین و حاکمیت از زمان حاکمیت خلفای سنی مذهب در بغداد و دست نشانندگان آنان در ایران شروع شد و تا مدت‌ها بر مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران سایه انداخت. گروهی از فقها که در تاریخ به عنوان علما از آن‌ها یاد می‌شود قدرت واقعی سیاسی - مذهبی را در دست داشتند طوری که حکما بدون تایید علما نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. آن دو مرکز حاکمیت در تفتیش عقاید مردم، غارت اموال عمومی، سرقت مال وقفی با هم همکاری می‌کردند و شحنه و محتسب و قاضی و فقیه که در ظاهر خود را هواخواه مردم می‌نامیدند مبارزه با فساد و فحشا را دستاویز قرار می‌دادند تا به انواع فساد و معاصی و محرمات مرتکب شوند. در حقیقت این طایفه با سوء استفاده از احترام و اعتماد عمومی دامنه فساد و

غارتگری خود را گسترش می‌دادند و هر کس که اعتراض می‌کرد او را به الحاد و بی‌دینی متهم می‌ساختند. بخش بزرگی از هزلیات سنایی مربوط به بیان فساد و تباهی فقیه و قاضی و عمال آن‌هاست. که در آن‌ها به رسم رشوه ستانی و همدستی فقها و قضات با مجرمان اشاره می‌کند. رک (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۳۱).

سنایی از علم نجوم آگاهی دارد و با بکارگیری اصطلاحات فنی و تخصصی آن، عمق آگاهی خود را نشان می‌دهد و اینجا نیز با بکارگیری قید «همه» اولاً: علم نجوم را بی‌فایده می‌نامد و ثانیاً: هشدار می‌دهد که افرادی تحت عنوان منجم و طالع بین از جهالت و خرافه پرستی و توهم مردم به عنوان نقطه ضعف بهره می‌برند، سنایی ضمن هزل چنین افراد دغل کار می‌خواست مردم را آگاه کند تا به دنبال عقاید خرافی راه نیفتند.

دلیل هزل اطبا هم می‌تواند آگاهی وی از علم طب و اعمال طبیبان باشد چنان که در حدیقه، علم طب و دین را علمی واقعی می‌نامد و در آثارش به بیش از پنجاه نوع بیماری و علل و عوارض آن اشاره می‌کند. اطبای حاذق را می‌ستاید رک (سنایی ۱۳۷۴: ۶۹۲) و اطبای ناآگاه را به دلیل اینکه علم و تجربه ندارند و به مردم رنجور و علیل درد می‌افزایند هزل می‌کند. البته هزل و هجو اطبا در تمام دوران‌ها رواج داشته که نشان می‌دهد مردم گرفتار عقاید خرافی هستند و اطبا از جهل و نادانی عامه‌ی مردم سوء استفاده می‌کنند.

بنابراین از نظر سنایی فقها، وعاظ، قضات، منجمین و اطبا، افرادی زیرک، طمع‌کار، بولپهوس و مکار هستند که هر مخالفی را به لطایف الحیل از سر راه برمی‌دارند و با توسل به حقه‌های فقهی و حیل‌های شرعی و فنون جادوگری، اعمال ناشایست خود را توجیه می‌کنند چنین کسانی از نظر سنایی شایسته هزل هستند.

مهمترین نکته در مبارزه سنایی با علماء سوء، بهره‌مندی از واژگان مغایر با نظام ارزشی شرع است. او با این واژگان که کاربردش خلاف عادت است به مبارزه منفی با دین‌ریایی و منافقانه می‌رود. سنایی با جسارتی که دارد طنز را در مسیری جدید قرار می‌دهد تا با تغییر نشانه‌ها اجتماعی زبان، یکی از بدترین پدیده‌های اجتماعی - سوء استفاده از دین - را نقد کند.

۵-۵ هزل صوفی ناصاف:

صوفیان افرادی هستند اباحتی، دین‌گریز، خرمگس، کرکس، سگ و...

پارسا صورتان مفسدکار باز شکلان موش شکار

هست گویی پدید صورت خوب
 حال ایشان پدیدهی ظاهر
 بر چنین فعل و سیرتی معیوب
 هست نزدیک حاذق و ماهر
 (همان: ۶۶۷)

چشم پاک نیستند

پسرت هیچ اگر در او خندد
 ور زنت کاسه‌یی نهد ز طعام
 شاهد و شاهدی در او بندد
 زنت را جز که سکره نههد نام
 (همان: همان)

حکایت رکیک آن صوفی دغل باز که در محراب مسجد پسرکی را از دست صاحب
 هنری می‌گیرد و با او تباهی می‌کند. سنایی چنین صوفیانی را کذاب و فریبکار می‌نامد.

تا بدانی که زاهدان چه کسند
 همه در بند زرق و سالوس‌اند
 همه همچون میان تهی جرسند
 همه همچون میان تهی جرسند
 (همان: ۶۷۰)

در مناظره بین صوفی عراقی و صوفی خراسانی، با الفاظی توهین آمیز صوفی را که به بوده
 سپاسگزار باشد و به نابوده صبور سگ می‌نامد.

کاین چنین صوفئی بی‌ایمان
 کاندر اقلیم ماکنند سگان
 (همان: ۴۹۵)

به گروهی دیگر از صوفیان حمله می‌کند که چرا در پوشش اصطلاحات زیبا، مریدان را
 فریب می‌دهند و خود به جمع مال و منال همت می‌گمارند (همان: ۳۰۶-۲۹۵) و (۶۷۸-۶۷۷)
 صوفی خراباتی دین ناپاک دارد:

زی خرابات از خرابی دین
 رهگذر کرده، بی‌ره و آیین
 (همان: ۶۶۵)

ظاهر و باطن‌شان یکی نیست:
 از برون پاک وز درون ناپاک
 کیست این؟ هست صوفئی چالاک
 (همان: همان)

و صفات دیگری که نثار صوفیان ناصاف می‌کند: نورسیده، تیزهوش، دین فروش، ظاهر
 الصلاح و باطن خراب‌اند (همان: ۶۷۹-۶۷۸) بعضی از آن‌ها هم ظاهر ناپسند و هم باطن ناپسند
 دارند (همان: ۶۷۹) در ذم صوفیان تا جایی پیش می‌رود که رکاکت آن قابل ذکر نیست و
 بهترین الفاظش عبارتند از ابله، خیره سر، خرتر از گاو و هرزه تر از خر (همان: ۶۸۰)

سنایی که بنا به تصریح تذکره ها بر اثر یک اتفاق از عالم خوش باشی به وادی عرفان و تصوف قدم گذاشت تا پایان عمر شاعری اخلاق مدار باقی ماند. او یک صوفی مجذوب بود که عشق را سرلوحه کار خود قرار دارد زیرا از حکمت ظاهری سرخورده شده بوده، تنفر از عقاید اهل ظاهر او را به دنیای تصوف کشانید، زندگی مجردانه در پیش گرفت اما هرگز اهل خانقاه نشد. رک: (انوشه، ۱۳۸۱) بلکه تصوف او چنین خلاصه می شود: عشق به موجودات عالم، کوشش در کاستن از آلام مردم، خدمت به خلق، راحتی رسانی به جان مردم و بلکه همه موجودات، دوری از ریا، قناعت به اندک و سرخوشی به فقر، ایثار و فداکاری، تنفر از زهد ریایی و ترشروی و... این موارد برگرفته از آثار سنایی پایه و اساس عرفان و تصوف او را شکل می دهد و چون سنایی این محسنات و اصول بدیهی تصوف را در صوفیان همعصر خود نمی بیند بر آشفته می شود و خشم خود را در قالب هزل بروز می دهد.

صوفیان عصر سنایی در وضعیت یکسانی قرار ندارند، گروهی از آنان به پایبندی بر موازین شریعت مصرند، گروهی دیگر حتی بر ترک شریعت رخصت می دهند و تعدادی هم عشق را جان مایه مسلک خویش قرار می دهند، با اینحال صوفیان بقای خود را در مدارا با اهل ظاهر می دانستند تا بتوانند در گوشه‌یی بنشینند و به دور از مجادلات روزمره به سیر و سلوک بپردازند این رویه آنان غالباً مورد احترام مردم و حاکمیت قرار می گرفت. رک: (غنی، ۱۳۷۵: ۴۸۱-۴۶۴)

با این همه مکتب تصوف خالی از فساد و تباهی نبود با توجه به آثاری که در نقد تصوف نوشته شده می توان انحرافات مکتب تصوف را چنین برشمرد:

- گروهی از صوفیان مکان‌هایی برای عبادت درست کرده بودند که در آنجا نه تنها عبادت، زهد و ورع وجود نداشت بلکه صوفی نمایان به خور و خواب و استراحت مشغول بودند.
- برخی از صوفیه در زیر لباس پشمین جامه نرم داشتند.
- برخلاف صوفیه اولیه، صوفیه قرن ششم سرگرم خوراکند و اغلب آنچه می خورند از مال حرام بدست می آورند.
- در خانقاه‌ها صوفیان با جوانان معاشرت داشتند که گاه به معاشقه و نظر بازی ختم می شد «عشق به امردان و تعلق خاطر به ساده رویان چنان عمومیت یافت که حتی در میان متصوفه خانقاه، نظر بازی با توجیهاات جمال پرستی و... از لوازم سلوک شناخته شد. (نیکویخت ۱۳۸۶: ۲۶۱)
- خشوع و خضوع آنان ظاهری بود و برای کسب شهرت و نان.
- اشتغال به علم در نزد صوفیان این عهد معمول نبود و اگر کسی از صوفیه بدان مبادرت می کرد ملامتش می کردند و او را از علم باز می داشتند.

- صوفیان رباکار با بهره‌گیری از برخی از اصطلاحات، مریدان را فریب می‌دادند و آن را زیرکی نام می‌نهادند در حالی که اینگونه اعمال، زیرکی ناپسند است. (صفا، ۱۳۷۲: ۲۳۰-۲۱۸) و (ابن الجوزی، ۱۳۹۳)

بنابراین آنچه گذشت در اوضاع آشفته سده‌های پنجم و ششم، صوفیان که به زعم سنایی باید در اجتماع زندگی کنند و درد مردم را بفهمند، آداب شریعت را گردن نهند و اخلاص و پاکی صوفیه متقدم را سرلوحه کار خود قرار دهند، نه تنها چنین نمی‌کنند بلکه برخی از آنان شیادی و لابالی‌گری می‌کنند، ارضای اهوای نفسانی خود را طریقی می‌جویند و به نام تصوف کاسه‌گذاری به دست می‌گیرند تا زمینه‌های انحطاط فکری و اجتماعی مکتب تصوف را مهیا کنند. «در آن روزها دوره انحطاط و پس رفت تصوف آغاز شده بود و انواع آفات و آلودگی‌هایی که پیش از آن پیکره‌ی دین را جویده بودند، این بار در کالبد تصوف لانه می‌کرد، پس از مدتی اندک آداب و شعائر آن نیز به صورت نوعی تفنن و تفریح و حيله‌گری در آمده بود. تصلف و کاسه‌گردانی آیین تصوف شده بود و گناه و شاهد بازی حتی ساحت خانقاه و مسجد را آلوده بود». (درگاهی ۱۳۷۳: ۳۱)

بدین سان سنایی که سالک مسلک صوفیه بود، از نقد انحرافات این مشرب فکری، صرف نظر نمی‌کند و دروغ بافان این طایفه را به باد طعنه و توهین می‌گیرد و گهگاه قدم در جاده ناصواب هزل می‌گذارد. اینگونه هزلیات سنایی می‌تواند عنوان تعلیمی بگیرد؛ چون از حيله و سالوس صوفی نمایان خبر داشت و برای کوبیدن برطشت رسوایی آن‌ها حربه‌یی جز هزل نمی‌شناخت و معتقد بود که اینگونه صوفیان، گمراهانی هستند که باید پرده از روی اعمال ناصوابشان برداشته شود.

سنایی وضعیت اجتماعی تصوف نابسامان را می‌دید که از یک طرف عالمان قشری متشرعین مکتب تصوف را منکوب می‌کنند و از طرف دیگر صوفی نمایان کذاب، ظاهرین، کج اندیش، مال اندوز، مردم فریب و... از درون، تصوف را به انحطاط و نابودی می‌کشاند. بنابراین می‌کوشید تصوف را از غرقاب بیراهه نجات دهد.

نتیجه

- سنایی شعر خود را برتر از شعر دیگران می‌دانسته اما بهره‌ای از آن نمی‌برده و با ملاحظه‌ی مقام شاعران دون پایه نزد مردم و دربار، آنان را لایق هزل می‌دانست.

- از نظر سنایی فقها و علما افرادی شیاد و زیرک هستند که برای رسیدن به مطامع دنیوی خود، دین و ساده لوحی مردم را بازیچه اهداف خود ساخته اند.
- سنایی صوفی نمایان را مکارانی معرفی می‌کند که خرقة از برای کد می پوشند و عامه‌ی مردم را فریب می‌دهند، بنابراین باید مکر و سالوس آن‌ها عیان شود.
- بدزبانی و رکاکت موجود در حدیقه سنایی حتی بعد از تحول حال او، نمی‌تواند بیانگر تیرگی کامل افکار و اندیشه‌های او باشد؛ بلکه نشان دهنده‌ی آن است که ادبیات رایج زمانه بوده و شاعر برای مبارزه با مفاسد اجتماعی برای خوشایند مردم و بیان بغض حاصل از رنج زندگی از آن بهره برده است.
- سنایی شاعری تندخو و بد زبان بود که واکنش جامعه در برابر تند خویی وی آزار و اذیت بوده است.
- زندگی مجردانه، عدم امکانات مالی و رفاهی، آوارگی و مرارت های سفر، تهمت و افترای نابخردان و ملاحظه‌ی کاستی‌های جامعه از دلایل عمده‌ی هزل مردم جامعه است.
- سنایی از تامین معاش عاجز بود؛ بنابراین تن به زندگی خانوادگی نداد و نسبت به زن بدبین شد و مطابق عرف جامعه‌ی روزگار خویش هجو و هزل زن را از قلم نینداخت.

منابع و مأخذ:

- ابن الجوزی، ابوالفرج (۱۳۹۳)، تلبیس ابلیس، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی، تهران: نشر دانشگاهی.
- اسکویی، نرگس (۱۳۹۵) «معرفت شناسی هزل تعلیمی در آثار سنایی غزنوی»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲، شماره‌ی پیاپی ۱۸.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ‌نامه‌ی ادب فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بهار، محمد تقی (۱۳۹۳)، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلبن، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیبهقی، ابوالفضل (۱۳۷۰) تاریخ بیبهقی، به کوشش فیاض و غنی، تهران: خواجه.
- حاجی خلیفه (۱۳۹۲)، کشف الظنون، مترجم ناشناس، تهران: سفیر اردهال.
- حسینی، مریم (۱۳۹۲)، سنایی پژوهی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه الزهراء.
- خاتمی، احمد و الهام باقری (۱۳۹۳)، «طنز روایی و کاربرد آن در حدیقه»، ادب فارسی، شماره ۴، بهار و تابستان، ۲۳-۵۲.

- درگاهی، محمود (۱۳۷۳)، طلایه‌داران طریقت، تهران: ستارگان.
- دورانت، ویل (۱۳۷۶)، تاریخ تمدن، جلد ۶، تهران: علمی فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۷)، لغت نامه. تهران: سازمان لغت‌نامه، چاپ سیروس.
- راوندی، محمد ابن علی (۱۳۶۴)، راحه الصدور و آیه السرور. تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹)، جستجو در تصوف ایران، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۸)، با کاروان حله، چاپ یازدهم، تهران. علمی
- (۱۳۸۴)، سیری در شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران: سخن
- (۱۳۸۶)، از گذشته ی ادبی ایران، سخن
- سراج طوسی، ابونصر (۱۳۸۲)، اللمع فی التصوف، به کوشش رینولد نیکلسون چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۷۳)، از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی فرهنگی.
- سنایی، مجتهد ابن آدم (۱۳۸۸)، دیوان سنایی. به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران: سنایی
- (۱۳۷۴)، حدیقه الحقیقه، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۲)، تازیانه‌های سلوک، تهران: آگاه.
- صفا، ذبیح اله (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: توس.
- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۷۴)، اخلاق ناصری، تهران: قدیانی.
- عباسی عبداللطیف (۱۳۸۷)، لطائف الحدائق، به کوشش محمد رضا یونسی / محمد صمدی، تهران: آیین احمد.
- عنصر المعالی، کیکاووس (۱۳۷۱)، قابوسنامه، به تصحیح غلامحسن یوسفی، تهران: علمی فرهنگی.
- عوفی، محمد (۱۳۳۵)، تذکره لباب الالباب، به کوشش ادوارد براون، تهران: فخر رازی.
- غزالی، محمد (۱۳۸۴)، احیا علوم الدین، ترجمه ی محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی فرهنگی.
- (۱۳۹۰)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی فرهنگی.
- (۱۳۶۷)، نصیحه الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشر هما.
- غنی، قاسم (۱۳۷۵)، تاریخ تصوف در اسلام، تهران: زوآر.

- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۷)، سخن و سخنوران، تهران: زوار.
- فطوره چی، مینو (۱۳۸۴)، سیمای جامعه در آثار سنایی، تهران: امیر کبیر.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۹۷)، تاریخ فقه و فقها، تهران: سمت.
- مدرس رضوی، محمد تقی (۱۳۴۴)، تعلیقات حدیقه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر.
- مستوفی، حمداله (۱۳۹۴)، تاریخ گزیده، به تصحیح محمد روشن، تهران: افشار.
- نظام الملک طوسی، ابوعلی (۱۳۷۸)، سیرالملوک، تهران: علمی و فرهنگی.
- نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۰)، هجو در شعر فارسی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۸۴)، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیر کبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی